

شوهرم خائن و دروغگو است

11 تیر 1405

وزش نسیم خنک صبحگاهی در یک روز بهاری در حالی که قطره‌های باران را روی صورت رهگذران می‌نشاند حس سرخوشی و آرامش دلپذیری ایجاد کرده بود. اما انگار این صبح زیبا برای زوج جوانی که در حیاط دادگاه خانواده به انتظار ایستاده بودند حال و هوای دیگری داشت.

جوانی بلندقد با کت چرمی قهوه‌ای که عینک آفتابی زده و موهایش را از پشت بسته بود به فاصله چند قدم از یک دختر جوان ایستاده و به او خیره شده بود. وقتی دختر به سمت ساختمان دادگاه راه افتاد پسر جوان سیگارش را خاموش کرد و دنبالش دوید.

بعد با صدایی که سعی می‌کرد جلب توجه نکند، گفت: یلدا جان لطفا صبر کن فقط چند دقیقه اجازه بده حرف بزنیم اگر قانع نشدی برو دادگاه.

اما دختر که انگار صدای او را نمی‌شنید وارد ساختمان شد و به طبقه دوم رفت. به محض ورود به یکی از شعبه‌ها مدیر دفتر قاضی با نگاهی به ابلاغیه او با هماهنگی قاضی شعبه این زوج را به داخل اتاق قاضی راهنمایی کرد.

قاضی نگاهی به آنها کرد و گفت: خب تعریف کنید چرا می‌خواهید طلاق بگیرید.

یلدا از جای خود بلند شد اما قاضی گفت: دخترم بنشین و با آرامش ماجرا را تعریف کن.

او هم روی صندلی نشست و گفت: حدود یک سال قبل با این آقا آشنا شدم. با پدرم به نمایشگاه خودروی پدرش رفته بودیم تا خودرو بخریم که از همانجا آشنا شدیم و بعد هم ازدواج کردیم. اما چند ماه بعد فهمیدم او با دخترهای دیگری هم ارتباط دارد.

در همین موقع پسر جوان حرفش را قطع کرد و گفت: جناب قاضی این درست نیست. من بعد از ازدوایم با هیچ زن و دختری ارتباط نداشتم. این موضوعی که همسرم می‌گوید مربوط به قبل از ازدواج ما بوده است، منتها ایشان می‌گوید چرا به من نگفتی. خب من چرا باید روابط قبل از ازدوایم را برای او تعریف می‌کردم؟

یلدا گفت: خیر جناب قاضی، اینها مربوط به قبل از ازدواج نیست، بلکه مربوط به بعد از ازدواج ماست. خودم پیام‌هایشان را در گوشی‌اش دیدم؛ کادوهایی که گرفته و بوی عطر زنانه که مدام از لباسش می‌آید. کدام زنی حاضر است با مردی زندگی کند که تا دیروقت با دخترها چت می‌کند و بساط عشق و عاشقی با آنها دارد؟

چرا برای گوشی‌اش رمز می‌گذارد و می‌گوید گوشی شخصی است؟ من چطور با او زندگی کنم؟ چطور اعتماد کنم؟ من دیگر اعتمادی به او ندارم، فقط طلاق می‌خواهم و هیچ حرفی دیگری ندارم.

میلاذ از جایش بلند شد و گفت: آقای قاضی من همسرم را دوست دارم و به او خیانت نکرده‌ام. او دختر تحصیلکرده و زیبا و خانواده‌داری است و من نمی‌خواهم او را از دست بدهم.

قاضی پس از شنیدن این حرف‌ها گفت دخترم از کجا مطمئنی شوهرت به شما خیانت کرده است؟

مشاوره تلفنی

مرکز تخصصی



مشاوره ازدواج و تحکیم خانواده

حال خوب

شماره: ۵۹۱ | سال تأسیس: ۱۴۰۲



دکتر رویا درویش پیشه

۰۹۱۰۲۹۰۴۷۵۸

ازدواج و زوج درمانی

یلدا که صدایش گرفته بود کمی آب خورد و با بغض گفت: میلاذ هر روز با یکی از خودروهای نمایشگاه اتومبیل پدرش دور دور می‌رود و دخترها را سوار خودرو می‌کند. از همه بدتر اینکه من مدتی است که به یک باشگاه ورزشی می‌روم. آنجا به طور اتفاقی عکس همسرم را در گوشی دوتا از دخترهایی که هم‌باشگاهیم هستند دیدم. وقتی پرسیدم این پسر کیست، به من گفتند قبلاً با او مدتی دوست بوده‌اند و خاطراتی از او تعریف کردند که تا مدت‌ها حالم بد بود.

یلدا ادامه داد: یک روز میلاذ به من زنگ زد و گفت می‌خواهد با دوستش به مسافرت برود. چند ساعت بعد که به او تلفن زدم انگار متوجه نبود تلفن وصل شده، صدای یک زن را شنیدم که با هم می‌گفتند و می‌خندیدند و حرف‌های خصوصی می‌زدند. آنقدر حالم بد شد که از هوش رفتم. وقتی به او گفتم، منکر شد و گفت صدای همسر دوستش بوده که داخل ماشین بوده است. گفتم اگر راست می‌گویی مرا با

دوستت و همسرش روبه‌رو کن اما طفره رفت. او غیر از خیانت دروغگو هم هست و دیگر نمی‌توانم تحملش کنم.

می‌لاد که انگار عصبی شده بود گفت: او دچار سوءظن است و با لجبازی‌های کودکانه زندگی ما را خراب کرده است. من هم دیگر نمی‌توانم با او زندگی کنم.

قاضی که شاهد این صحنه بود با تذکر به مرد جوان گفت: فعلاً 2 ماه به کلاس‌های مشاوره بروید. اگر مشکلاتان حل نشد بعد درباره پرونده شما تصمیم می‌گیرم.